



حکواتی عزوبی

زندگی نامه داستانی شهید محمد رضا مرادی
به روایت صغری ذوالفقاری ، مادر شهید

فاطمه دانشور جلیل



انتشارات روایت فتح

هرگونه بهره‌برداری متنی، صوتی، تصویری و نرم‌افزاری
(شبکه‌های اجتماعی، پادکست و...) از کل اثر مجاز نیست
(استفاده تبلیغی و ترویجی کوتاه بلامانع است).

حلوای عروسی

شهید محمدرضا مرادی

به روایت صغری ذوالفقاری، مادر شهید

به قلم فاطمه دانشور جلیل

نوبت چاپ: پنجم، ۱۴۰۳، شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

محقق: پروانه حاجبی

طراح جلد: احسان حسینی

چاپ: گل‌وردی

ویرایش: مؤسسه «ویراستاران»، فاطمه سادات حیاتی طهرانی

شابک: ۹۸۷-۶۰۰-۳۳۰-۶۴۲-۴

قیمت: ۱۰۰/۰۰۰ تومان

حقوق چاپ و نشر برای روایت فتح محفوظ است

دانشور جلیل، فاطمه، ۱۳۵۶ -

حلوای عروسی: شهید محمدرضا مرادی به روایت صغری ذوالفقاری مادر شهید به قلم فاطمه دانشور جلیل.
تهران: انتشارات روایت فتح، چاپ اول: ۱۳۹۷، چاپ پنجم: ۱۴۰۳، ۱۵۲ ص. - بهار

ISBN: 978-600-330-642-4

وضعیت فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

۱. مرادی، محمدرضا، ۱۳۳۹ - ۱۳۵۹.

۲. جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهدان -- سرگذشتنامه

۳. Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Martyrs -- Biography

شناسه افزوده: ذوالفقاری، صغری، ۱۳۱۸ -، راوی

رده‌بندی کنگر: ۱۳۹۷، ۴۲۴/۴ DSR1۶۲۶

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۳۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۲۸۱۷۲

دفتر: ۸۸۸۰۹۷۴۸، فروشگاه: ۸۸۸۹۷۸۱۴، پخش: ۸۸۸۵۳۹۰۸

نشانی: تهران، میدان فردوسی، خیابان شهید سپهبد قرنی، شماره ۱۶

www.revayatfath.ir

مقدمه ناشر

هر انسانی یک داستان دارد؛ داستانی منحصر به فرد و پرفراز و نشیب که روایتگر تمام گره‌های فرش رنگارنگ بافته شده زندگی اوست که هر روز با گره‌هایی بر تار و پودش نقشی را آرام آرام به نمایش می‌گذارد. فرش نرم نرم بافته می‌شود؛ گره پشت گره و نقش پشت نقش. اما داستان بر خلاف نقش فرش انتهایش نوشته شده نیست. باید صبر کرد و منتظر بود تا داستان، نقش ببندد و سرانجامش به نمایش دربیاید.

هر انسانی یک داستان دارد. فرشی در حال بافته شدن با نقشه‌ای منحصر به فرد و رنگ آمیزی خاص که هر کدام محلی برای دیده شدن دارد و زمانی برای ظهور تا مخاطبش را فرا بخواند و در چشمش جلوه‌گری کند و هر داستانی هم برای مخاطب خاصش روایت می‌شود تا در کنج دلش به یادگار آرام بگیرد. روایت داستان زندگی افراد به ظاهر کم نام و نشان مانند گشت و گذار در لابه‌لای فرش‌های دست‌بافت قدیمی پستوی خانه مادر بزرگ است. هر یک که به چشم می‌آید زیبایی خاصی را نمایان می‌کند و سکوت و حیرتی به همراه دارد؛ سکوتی شگفت‌انگیز و حیرتی دلنشین.

شمارا دعوت می‌کنیم به تماشای نقش‌های رنگارنگ قصه‌عزیزانی که زندگی‌شان پر از گره‌های رنگین تماشایی و خواندنی است.

مقدمهٔ نویسنده

وقتی برای اولین بار صدای گرم و مهربان مادر شهید مرادی را از پشت تلفن شنیدم، دلم فروریخت. کار برای شهدا سعادتی بود که برای دومین بار نصیب می‌شد. خودم را به حاج خانم معرفی کردم و توضیح دادم که انتشارات روایت فتح قصد دارد برای پسر شهیدش کتابی مستند بنویسد و بنده نویسنده کتاب هستم. ایشان استقبال کردند و قرار شد دوازده روز دیگر تلفنی مصاحبه‌ای داشته باشم.

طبق قرار دوازده روز بعد با منزل ایشان تماس گرفتم. کسی جواب نداد. چند روز بعد هم تماس گرفتم، اما همچنان پشت خط ماندم. نگران شدم. به خواهر شهید زنگ زدم، گفتند که مادرشان به دلیل عارضه قلبی در بیمارستان بستری شده‌اند.

روزها، هفته‌ها و ماه‌ها گذشت و طی این مدت فقط چند بار توانستم به مدتی کوتاه تلفنی مصاحبه کنم. البته صدای خش‌خش تلفن ناسالم آن طرف سبب می‌شد به سختی حرف‌های مادر شهید را بشنوم. هر بار که تماس

می گرفتم بنده خدا حاج خانم یا فشارشان بالا رفته بود، یا قند و چربی شان. به قول خودشان انواع بیماری ها را داشتند، با وجود این حافظه قوی ایشان به بنده برای جمع آوری مستند زندگی محمدرضا مرادی خیلی کمک کرد. تمام آرزوی مادر شهید این بود که یاد و خاطره پسر شهیدش را زنده نگه دارد. با تمام کسالت و بیماری که داشتند، همیشه لطفشان شامل حالم شد و دست رد به سینه ام نزدند.

بعد از چند ماه و گرفتن چندین مصاحبه تلفنی، این بار مشتاق دیدار خانواده شهید از نزدیک شدم. برای این توفیق با معصومه مرادی - خواهر بزرگ شهید - در مترو قرار گذاشتم. باید سوار متروی شهرری می شدم. جلوی ایستگاه شهرری، خواهر شهید به استقبال آمد و همراه هم سوار بر تاکسی به منزل برادر شهید رفتیم.

تا ظهر در منزل برادر شهید مهمان بودم. چند ساعتی را با مادر و خواهر شهید مرادی مصاحبه و صدای شان را ضبط کردم تا در فرصتی مناسب پیاده سازی کنم. نزدیکی به حرم مطهر شاه عبدالعظیم را مغتنم دانستم و از آنجا به زیارت رفتم. در راه برگشت به یاد آوردم صحبت هایی که زمان کنکور و ورود به دانشگاه از زبان این و آن شنیده بودم. درباره سهمیه ناعادلانه خانواده های شهدا بارها و بارها شنیده بودم. با خودم گفتم کاش همه آن هایی که فکر می کنند خانواده های شهدا در قبال شهیدی که دادند دنیای شان آباد شده امروز همراهم بودند.

آن روز گذشت. چند بار دیگر هم با مادر شهید تلفنی صحبت کردم. مراحل پایانی مصاحبه ام بود و باید یک بار دیگر به منزل شان می رفتم تا از نزدیک

عکس‌ها و دست‌نوشته‌های شهید را ببینیم. درست مانند بار اول خواهر شهید محبت کردند و در ایستگاه مترو به استقبال آمدند. این بار به منزل مادر بزرگوارشان رفتیم. حاج خانم روی تخت نشسته بود. خانه کوچک بود، اما صاحبانش دلی بزرگ و دریایی داشتند. مثل همیشه با رویی گشاده و مهربانی تمام از بنده پذیرایی کردند.

تا ظهر پیش حاج خانم بودم. از عکس‌ها و وصیت‌نامه و دست‌نوشته‌های شهید مرادی عکس گرفتم. در راه زیارت به حرم مطهر شاه عبدالعظیم با خودم گفتم: آیا نباید یک خانه با امکانات کامل در اختیار مادر شهید گذاشته شود؟ چرا نباید پرستاری بیست و چهار ساعته داشته باشد تا در این کهولت سن و انواع بیماری‌هایی که دارد او را تیمار کند؟ آیا حق مادر شهید از بزرگ کردن پسرش مثل محمد رضا که یکی از اعضای اصلی گروه دستمال سرخ‌ها بوده؛ این است؟ هر چند خودش هیچ چیز نمی‌خواست، اما آیا مسئولان نباید امکانات لازم را در اختیار مادر این شهید بگذارند؟ واقعاً چه کسی مسئول است؟ آیا می‌توانیم در آن دنیا پاسخگوی خون شهدایمان باشیم؟

مطمئنم که همه مادر برابر خون شهدا مسئولیم. هر کس به نوبه خودش مسئول است.

در زمان نگارش این زندگینامه روایت عجیبی دیدم که حکایت از عظمت کار شهیدان دارد. رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرمایند: «در برابر هر نیکی، نیکی بهتری وجود دارد تا به شهادت در راه خدا رسد که برتر از آن، چیزی متصور نیست.»

در پایان این کتاب آنچه مرا به حیرت وامی داشت متناسب نبودن سن

شهید با فعالیت‌های گسترده‌اش بود. خوشا به سعادت‌شان که اگر چه کمیت زندگی‌شان اندک بود، اما کیفیتی بس عالی داشتند. روایت رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و زندگی شهید ایک نکته مهم را برایم مسلم کرد، اینکه مرز مردن و شهادت خون نیست؛ بلکه خود است. شهدا از خودشان گذشتند تا به این مقام رسیدند.

مجموعه پیش رویک رمان یاد استان بلند نیست؛ سرگذشت پرفراز و نشیب مادر شهیدی است که این مجموعه را جذاب‌تر و خواندنی‌تر از رمان‌های تخیلی کرده است. مطمئناً با خواندن این مجموعه شما هم از پایداری مادران سرزمین‌مان شگفت‌زده خواهید شد.

www.ketab.ir